



فرحس شاهنامه، اثرمساحون محمودی خواند، اثر وازنگ سوزنرسان (۱۳۱۳)

گفت وگو با علیرضا محمودی ایرانمهر درباره رمان تازه منتشرشده اش

## نوشتن «حافظ خوانی خصوصی» سفری در تاریکی بود

گفت وگو

مجید خاکپورا، «حافظ خوانی خصوصی»، تازه ترین رمان علیرضا محمودی ایرانمهر از جهاتی اثری جسورانه است؛ نخست ازاین روی که او این اثر را با تکیه و به نوعی و تا اندازه ای بر مدار شعر و جهان یکی از بزرگ ترین شاعران ایران، یعنی حافظ، نوشته است. شاعری که – چنان که معروف است- رازواری از ویژگی های سخن اوست و همین ویژگی لایه های متفاوتی به شعرش داده و سبب شده است بسیار تفسیرپذیر باشد. در بسیاری از صفحات رمان «حافظ خوانی خصوصی»، بیت یا ابیاتی از حافظ آمده است که در مواردی پرشمار با تفسیرهایی از آن بیت از زبان شخصیت های داستان و به فراخور خط روایی اثر همراه شده است. با توجه به حساسیت های بخش ها و قشرهایی از جامعه نسبت به مشاهیر و مفاخری چون حافظ، جسورانه بودن دست زدن به چنین کاری بیشتر خود را نشان می دهد. اینجا صفت «خصوصی» در عنوان رمان گریزگاهی است که به نویسنده اجازه می دهد، علاوه بر شناختی که از حافظ و شعرش در طول سال ها و به خصوص در دوران طولانی نوشتن رمان (به گفته خود نویسنده، پانزده سال) به دست آورده، نگاه و تفسیر و برداشت خودش را عرضه کند. در همان صفحات آغازین رمان آمده است: «توی آرامگاه حافظ، خیلی ها همون لحظه داشتن فال می گرفتن. گفتم این همه آدم دارن حافظ رو خصوصی برای خودشون می خونن؛ برای همین، می تونن این قدر دوستش داشته باشن. چون احساس می کنن مستقیم داره با خودشون حرف می زنه. یکی با یک جمله می خنده یکی دیگه با همون جمله دلش می ریزه.»

همچنین، «حافظ خوانی خصوصی» جسورانه است. از این نظر که آنچه تا امروز از علیرضا محمودی ایرانمهر منتشر شده آثاری کم حجم بوده اند، و این رمان، ازنظر حجم، قابل مقایسه با آثار پیشین او نیست. این کار- علاوه بر اینکه برای خود این نویسنده مشهودی تجربه ای تازه بوده است- با توجه به هزینه های هنگفت چاپ و نشر و قیمت سرسام آور کتاب، برای او و ناشرش، «چشمه»، مقداری مخاطره آمیز هم بوده است. هرچند ایرانمهر نویسنده ای تازه کار و ناشناخته نیست و اکنون که این گفت وگو منتشر می شود، به فاصله حدود یک ماه، چاپ دوم این رمان ۶۷۳ صفحه ای نیز به بازار آمده است.

آنچه در ادامه می آید گفت وگوی ماست با علیرضا محمودی ایرانمهر درباره «حافظ خوانی خصوصی» اش.

● چرا حافظ؟ چه ویژگی ای در شعر و جهان حافظ بود و در دیگر شاعران بزرگ ما نبود که برای نوشتن رمانتان سراغ او رفتید؟

حافظ بر دوش صدها شاعر، عارف، و حکیمان بزرگ دیگر ایستاده است. او، به نوعی، چکیده فرهنگ و تمدن ایرانی و شاید مشرق زمین را در خود گرد آورده است. مردم ایران نیز رابطه ای بسیار ویژه با حافظ دارند؛ این فراتر از هر نوع رابطه ای است که ملتی می تواند حتی با شاعری بزرگ داشته باشد؛ حافظ برای ایرانیان چون پیشوایی معنوی است. اینکه ما با حافظ فال می گیریم و سرنوشت خود را در میان ابیات او جست وجو می کنیم شاید به نظر چیز ساده ای بیاید، ولی اصلا مسئله ساده نیست. این کار معنایی بزرگ را در خود نهفته دارد، زیرا ما حافظ را آن قدر به خود نزدیک می بینیم که گویی او نیز می تواند درون ما را ببیند. برای همین، هر گوشه از دیوان حافظ را که باز می کنیم تصویری از زندگی خود را در آن می بینیم. من در رمان «حافظ خوانی» خصوصی گوشیدم از این ویژگی یگانه حافظ استفاده کنم. شما در این رمان آدم هایی را می بینید که رنج و لذت و وحشت هایشان بسیار برایتان آشناست، ولی شعر حافظ کمک می کند که به پشت پرده اسرار آمیز این احساسات آشنا راه پیدا کنید، جایی که امیال پنهان ما از آن ریشه می گیرند.

● در بسیاری از صفحات رمان، و به فراخور سیر داستان، بیت یا بیت هایی از حافظ را آورده اید. لازمه تئیدن شعر حافظ در تاروپود رمان تسلطی نسبی بر دیوان او و در خاطر داشتن اشعارش برای احضار به موقع آن است. شیوه شما برای این کار چه بود؟ با آمادگی پیشینی به سراغ رمان رفتید و از حافظه استفاده کردید یا ابیات را بعد از نگارش به متن اضافه کردید؟

نوشتن این رمان با از مون و خطاهای فراوان همراه بود؛ برای همین، سال ها به درازا کشید. نخست، می خواستم بر مبنای چند غزل حافظ شخصیت هایی در ایران معاصر خلق کنم، ولی هر چه پیش رفتم کار پیچیده تر شد؛ شخصیت های تازه ای به داستان اضافه شدند و مفاهیم تازه ای در لایه های پنهان شعر حافظ برابرم مکشوف گشتند که زندگی شخصی خود من را هم تحت تأثیر قرار داد، دیگر نمی توانستم به راحتی از کنار

پشت لب تاپ ننشسته ام، بهت زده به صفحه نمایش نگاه می کنم. خطوط پشت سرهم پایین می آیند. نه شعرند، نه داستان، اما بوی قصه می دهند. جایی در دل پیکسل ها، انگار زنی نشسته که هزارویک شب وقت دارد تا با هر نفس روایتی تازه بسازد.

نوشته ها یکی یکی ظاهر می شوند. اولش فقط جواب می دهد، بعد شروع می کند به پرسیدن، بعد تر به پیشنهاد دادن. و ناگهان شروع می کند به داستان گفتن، اما نه داستانی از پیش نوشته، نه قصه ای که پیش تر گفته شده باشد؛ این داستانی است که همین حالا دارد به دنیا می آید، داستانی که من هم در آن سهم دارم؛ جواب هایم، سؤال هایم، حتی سکوت هایم، فرم و محتوای قصه را تغییر می دهند.

تا همین چند سال پیش، روایت در جهان دیجیتال هم بیشتر باز تولید روایت هایی بود که آدم ها نوشته بودند، و ماشین فقط منتقلشان می کرد، گویی

کتابت ۱۳۱



چیزهایی که در لایه لای ابیات و زندگی روزمره آدم ها می دیدم بگذرم، به عبارتی، نوشتن این رمان مثل درختی بود که از چند جهت رشد می کرد؛ هر چه زمان می گذشت بزرگ تر می شد و شاخه های آن از هم دورتر می شدند و ریشه های آن به اعماق ناشناخته تری نفوذ می کردند. گاه، داستان پیش می رفت و من، به فراخور آن، بیتی را جست وجو می کردم و در متن می آوردم، ولی در بیشتر مواقع خود بیت ها بودند که در ذهن ظاهر می شدند و مسیر داستان را مشخص می کردند. همچنین، سفری در تاریکی بود؛ گاه، بیت، از حافظ لحظه ای مسیر را برایم روشن می کرد؛ بعد، منتظر می ماندن تا بیت دیگری که به طور اتفاقی با آن روبه رومی شدم ادامه راه را نشان دهد. البته همه این ها در چارچوب طرح کلانی قرار می گرفتند که از پیش ریخته بودم.

● برای شناخت حافظ و پیوند برقرار کردن با او چه سیری را گذراندید؟ چه اندازه از تفسیرهایی که از حافظ موجود است استفاده کردید؟

تفسیرهایی که بر شعر حافظ نوشته شده آن قدر متنوع و متنکثر است که به گمانم هیچ کسی نمی تواند ادعا کند بر همه آن ها تسلط دارد. من، در تمام سال هایی که مشغول نگارش این رمان بودم، تقریباً به طور پیوسته هر متنی را که درباره حافظ وجود داشت مطالعه می کردم،

از تفسیر عرفانی و فلسفی گرفته تا

نوشته های کسانی که مفاهیم تاریخی و اجتماعی را در شعر حافظ جست وجو می کنند، کسانی که حافظ را آینه آسمان و آنان که او را آینه دار تاریخ می دانند، کسانی که ردپای عرفان اسلامی- ایرانی یا بودا و فلوطین و زرتشت را در اومی یابند یا دیوان حافظ را سراسر تفسیر شاعرانه قرآن می دانند. رمان «حافظ خوانی خصوصی» از میان این تفسیرها عبور می کند، ولی نهایت آنچه شما می بینید



مواجهه ناگزیر و حتی ناخواسته آدم های معمولی با مفاهیم بزرگی است که سرنوشت بشریت را تعیین کرده اند، مفاهیمی چون معنای مرگ، عشق و آزادی.

● در سراسر این رمان، تفسیرهایی از شهر حافظ از زبان شخصیت ها آورده اید. چقدر به درست بودن این تفسیرها مطمئن هستید؟ اصلاً برایتان مهم بوده که تفسیرها نزدیک به تفسیر مفسران و حافظ شناسان باشد یا، همان طور که در رمان هم از زبان شخصیت اصلی آورده اید، هر آدمی حافظ را خصوصی برای خودش می خواند و برداشت خودش را از آن دارد و برای همین دوستش دارد، و بنابراین برداشت و تفسیر شخصی خود را ارائه کرده اید؟

نفوذ به جهان حافظ همچون حرکت از مکانیک نیوتنی به نسبیت اینشتین است؛ در جهان حافظ، درست و غلط، چنان که به طور عام می شناسیم، معنایی پیدا نمی کند؛ در آنجا، حقیقت یگانه و یکپارچه است و از هر سویی که به آن نگاه کنید یکی است. من تلاش کردم همین کیفیت لغزان حافظ را در مان خود آشکار سازم. البته تفسیرهایی وجود دارند که بدون آن ها نمی توان واقعیت حافظ را فهمید؛ تلاش کردم از این تفسیرها به نوعی غیرمستقیم در کارم استفاده کنم. ولی در بیشتر رمان شما واکنش فردی شخصیت ها را به مفاهیم پنهان حافظ می بینید، دقیقاً همان طور که بسیاری از ما خویشتن را در این شعرها جست وجو می کنیم. این رمان با وحشت مردی شروع می شود که می شنود که اتفاق هایی ترسناک زندگی اش را زیرورو کرده است؛ زنی که دوستش داشته مرده، کارش را از دست داده، و خودش با وحشت و سرگردانی دست به گریبان است. در این شرایط، او سراغ حافظ می رود که راه نجاتی برای خود پیدا کند، ولی به شکل شگفت آوری می بینید هر کدام از این بیت ها اسراری از گذشته زندگی خودش را برایش آشکار می سازند.

● حافظ به مضامین و به دغدغه های بشری متفاوتی پرداخته است. کدام مضمون یا مضامین از شعر او برای شما برجسته تر بود و در



۱- موعزار: سبزه زار، چراگاه. ۲- کنار: دامن. ۳- فریاد کرد و اشک بر دامن روان ساخت. ۴- زینهار: امان، پناه. ۵- به زینهار دار: به امانت بپذیر. ۶- نفّز: زیبا، شگفت. ۷- پار: ه. مزد، باج، رشوه. ۸- روان: جان. ۹- کت: که ات، که تو را. ۱۰- هوا: آرزو، میل، هوس. ۱۱- جان را، چنان که تو می خواهی، به گرو می سپارم. (خویش را همچون تضمین نزد تو می گذارم). ۱۲- پرستنده: پرستار، تیماردار، نگهبان. ۱۳- پاک مغز: نیک سرشت.



نولا خواهد داشت، یعنی چیزی در حدود هفتاد یا هشتاد صفحه، ولی بعد متوجه شدم به تالاری عظیم و تاریک قدم گذاشته ام که پر از موجودات اسرارآمیز است و هیچ راه خروجی هم ندارد. باید با تک تک این موجودات ناشناخته روبه رو می شدم و آن ها را به روشنایی کلمات می آوردم. با انکشاف معنای هر بیت، گمان می کردم به راه خروج نزدیک شده ام، ولی بیت تازه ای چون معمایی هراس انگیز یا ابولولوی برسرشگر روبه روی من یا شخصیت های داستان قرار می گرفت و هیچ راه گریزی جز گشودن معنای آن وجود نداشت. بدین ترتیب، قهرمانان داستان با آدم های تازه ای روبه رو می شدند، در برابر موقعیت های متفاوتی قرار می گرفتند، و داستان چون چرخ بزرگی می چرخید و بیش می رفت تا به فرجام خود برسد.

● چرا و چطور تمام متن را با فارسی گفتاری نوشتید؟ خب، درواقع، بخش بزرگی از این داستان در چندگوشی تلفن و فضای مجازی اتفاق می افتد. مردی از ساحل دریای خزر در حال صحبت تلفنی با همسرش در تهران است که ناگهان صدای جیغ وحشتناک او را می شنود و تماس قطع می شود. مرد در مسیر بازگشت تصادف می کند و مدتی بیهوش می ماند. بعد از به هوش آمدن سنگ قبر صورتی رنگی را در بخش قدیمی قبرستان به او نشان می دهند و می گویند همسرش مرده، ولی نشان هایی در فضای مجازی وجود دارند که خلاف این را نشان می دهد. حتی تلفن زن نیز بعد از شن ماه که از مرگش گذشته هنوز روشن مانده است. رمان با اولین پیامی که مرد با گوشی همراه برای همسرش می فرستد آغاز می شود و سپس سلسله ای از اتفاقات غافل گیرکننده رخ می دهند. این پیام ها و گفت وگوها به همان زبانی که مردم امروز ایران صحبت می کنند و در فضای مجازی گوشی ها برای هم می نویسند، نوشته شده است. استفاده از این زبان ناگزیر بود، برای اینکه خوانندگان بتوانند خود را در جهانی کاملاً واقعی احساس کنند و حتی سایه ای از شخصیت های داستان را در کنار خود ببینند.

به این فکر می کنم که، اگر داستان ها به ما می گفتند که جهان چگونه بوده، حالا شاید دارند می پرسند: «تو دوست داری جهان چگونه باشد؟» و هوش مصنوعی، مثل یک شهرزاد دیجیتال، با هر بار گفتن، جهانی را شکل می دهد؛ گاه رؤیایی، گاه آشفته، اما همیشه نو.

در این جهان تازه، دیگر روایت ها را نمی نویسیم، بلکه آغاز می کنیم و بعد به تماشایشان می نشینیم، درست همان طور که در خواب داستان هایی را می بینیم که نمی دانیم از کجا آمده اند. اگر بخواهم فرق روایت سنتی و روایتگری هوش مصنوعی را در یک جمله بگوییم، باید بگوییم یکی قصه ای است که برای ما تعریف می شود، دیگری قصه ای است که با ما ساخته می شود. شاید روزی برسد که دیگر برای نوشتن درونم را نکاویم، کافی است بنشینم، واژه ای بگویم، تصویری بخواهم، و آن سوی صفحه ماشینی بنویسد. نه از من تقلید کند، که از من پیشی بگیرد، نه فقط قصه ای را بگوید، که مرا هم بازنویسی کند. آن وقت، چه کسی نویسنده است؛ من که آغازش کردم، یا او که بهتر تماشا می کرد؟

## شهرزاد الگوریتمی

ادبیات الکترونیک و هوش مصنوعی قصه ساز

دیگر فقط روایت نیست، یک تجربه است. تجربه ای از خلاقیت مشترک انسان و ماشین. برای من، این تجربه چیزی شبیه رؤیاست؛ گاهی دلچسب، گاهی ترسناک، چون مرز میان خالق و مخلوق، میان راوی و روایت شونده، مدام جابه جا می شود. چه کسی قصه را می سازد؛ من یا، با هر دو با هم؛ بی آنکه بدانیم چطور؟ شاید این همان جایی است که ادبیات الکترونیک دارد پوست می اندازد، از بسترهای صرفاً چندرسانه ای، از فرم های تعاملی ساده، به سوی روایت هایی هوشمند که مثل آینه ای نورانی ذهن ما را منعکس می کنند و گاه حتی از آن پیشی می گیرند. اینجا، هر قصه بی نهایت بار می تواند گفته شود، و هر بار هم متفاوت.

شده اند، مثلاً در بازی های تعاملی یا داستان های شاخه ای، تو حق انتخاب داری، اما انتخاب داری، از پیش تعیین شده اند؛ چهار و -نه- اصلاً چهل مسیر است؛ یکی را انتخاب می کنی و ادامه می دهی، ساختار کلی تغییر نمی کند. درواقع تو داری از درختی بالا و پایین می آیی که کسی دیگر آن را کاشته. اما، وقتی پای هوش مصنوعی وسط می آید، آنچه می بینی، آنچه می شنوی و حتی آنچه نوشته می شود از دل ارتباط و یادگیری زنده بیرون می آید، مثل گفت وگوی واقعی با انسانی دیگر، مثل لحظه ای که خاطره ای از ذهنت بیرون می جهد فقط چون کسی نامی آشنا را زمزمه می کند. داستان از دل داده ها بیرون نمی جهد، در دل گفت وگو زاده می شود، هر بار تازه، هر بار زنده. این